

## شیفتگان کتاب

علی رفیعی علاءرودشتی

### بخش بیست و یکم

صدقه از جمله کسانی بود که به سلطان محمد بن ملک‌شاه بسیار کمک کرده بود و در مقابل برادرش برکیارق او را در امر به دست گرفتن قدرت و سلطنت بیش از پیش یاری داده بود، و سلطان محمد، بر متصرفات وی شهر واسط را افزود و حتی به او اجازه تصرف بصره را داد، اما کسانی در دربار بودند که به سعایت از او پرداختند که می‌توان از آن میان به عمید ابوجعفر محمد بن حسین بلخی اشاره کرد که به سلطان گفت: صدقه عظمت بسیاری یافته و حکومت وی گسترش یافته و مکتب و جاه او زیاد شده و به کسانی که از دربار فرار می‌کنند، پناه می‌دهد؛ و این، امری است که پادشاهان آن را بر نمی‌تابند. کاش برخی از سپاهیان را می‌فرستادی تا او را دستگیر و برکنار کرده، مملکت و اموال

۷۶. امیر سیف‌الدوله صدقه بن منصور بن دبیس بن علی بن مزید اسدی ناشری (۴۴۲-۵۰۱ ق / ۱۰۵۰-۱۱۰۸ م)، یکی از بزرگان بنی‌مزید و بنیانگذار شهر حله و حاکم و امیر این شهر که به «ملک العرب» نیز شهرت داشت.<sup>۱</sup>

وی در سال ۴۸۰ قمری به امارت و حکومت رسید. به نوشته ابن‌اثیر، او شهر حله را در مرکز عراق در ۴۹۵ قمری پی‌افکند.<sup>۲</sup> به همین دلیل، به «حله سیفیه» شهرت یافت. به تدریج مکانت و منزلت و شأن او گسترش یافت و قدر و جاه او بیشتر از پیش گردید و به مهمان‌نوازی شهرت یافت. همه منابعی که شرح حال وی را نوشته‌اند، به اتفاق او را به رادمردی و رادی و مهمان‌نوازی که از فضایل سنتی عرب بود ستوده‌اند؛ چنان‌که به گفته ابن جوزی، خانه‌اش در بغداد، پناهگاه امن همه کسانی بود که خوفی داشتند.<sup>۳</sup> در ایام امارت و حکومت وی در این شهر، حله منزلگاه مسافران، ملجأ ناامیدان، تیمارخانه رانده‌شدگان و پناهگاه فراریان بود.<sup>۴</sup>

کرامت و بزرگواری، وصیت شهرت او به مردانگی و سخاوت و اینکه وی پناهگاه درماندگان و فراریان و رانده‌شدگان از دربار سلطان محمد بن ملک‌شاه و دربار خلیفه عباسی به‌شمار آمده بود، مخالفان و حسودان را واداشت که خلیفه و سلطان را به او بدبین سازند، تا وی را از میان بردارند.

۱. الانباء فی تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷؛ تاریخ الفارقی، ص ۲۷۴؛ الکامل فی التاریخ، ۱۰/۴۴۹-۴۴۰؛ المنتظم، ۹/۱۵۹ (۱۱۱/۱۷)؛ تاریخ دولة آل سلجوق، ص ۸۰-۸۱؛ مجمع الآداب ابن‌فوطی، شماره ۲۱۲۴؛ وفيات الاعیان، ۲/۴۹۰-۴۹۱؛ فريده القصر (قسم شعراء العراق)، ۴/۱۶۳؛ مرآة الزمان، ۸/۱۵-۱۶؛ المختصر فی اخبار البشر، ۲/۲۲۲-۲۲۳؛ دول الاسلام، ۲/۳۰؛ العبر، ۴/۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفيات ۵۰۱-۵۲۰ ق) ص ۴۶-۴۷؛ سير اعلام النبلاء، ۱۹/۲۶۴-۲۶۵؛ تاریخ ابن‌الوردی، ۲/۱۸-۱۹؛ مرآة الجنان، ۳/۱۷۰؛ الوافی بالوفیات، ۱۶/۲۹۶-۳۰۰؛ البداية و النهاية، ۱۲/۱۷۰؛ عيون التواريخ (عکس)، ۱۳/۲۲۹-۲۳۳؛ تاریخ ابن‌خلدون، ۵/۳۸؛ النجوم الزاهرة، ۵/۱۹۶؛ شذرات الذهب، ۴/۲؛ تمة المختصر، ۲/۳۱-۳۲؛ تاریخ گزیده، ص ۴۴۴؛ سلجوقنامه، ص ۳۹؛ راحة الصدور، ص ۱۵۴؛ زبدة النصرة بنداری (ترجمه)، ص ۱۳۲؛ اخبار الدولة السلجوقية، حسینی، ص ۸۰-۸۱؛ تاریخ ایران کمبریج، ۵/۱۱۰، ۱۱۷، ۲۳۴.

۲. الکامل فی التاریخ، ۱۰/۴۴۰.

۳. المنتظم، ۹/۱۵۷ (۱۱۱/۱۷).

۴. تاریخ ایران کمبریج، ۵/۱۱۷.

وی را تصرف می‌کردی. سپس اضافه کرد که صدقه از نظر اعتقادی و مذهب باطنی است و حتی اهل شهر را نیز باطنی کرده است. ارغون سعدی نیز گفته‌های ابوجعفر عمید را تأیید کرد. این سعایتها و نسبتها دروغ بود، زیرا صدقه فقط شیعی مذهب بود و هیچ ارتباطی با باطنیان نداشت.

اخبار این سعایتها و بدگوییها به صدقه رسید و از ماجرای ارغون سعدی که ابوجعفر را تأیید کرده بود، مطلع شد؛ ولی صدقه به همسر ارغون که در حله بود، هیچ بدی نکرد و حتی باقی‌مانده خراجی که در حله بود، به همسر ارغون تحویل داد. این بدگوییها وقتی به اوج خود رسید که ابودلف سرخاب بن کیخسرو حاکم ساوه و آبه مورد خشم سلطان محمد قرار گرفت و از آنجا فرار کرده، به حله آمد و به صدقه پناه برد و صدقه او را مورد حمایت قرار داد، و آن‌گاه که سلطان سلجوقی کسانی را نزد صدقه فرستاد و از او خواست تا ابودلف را تحویل آنان دهد، صدقه از این درخواست سر باز زد و به فرستادگان سلطان گفت: چون ابودلف به من پناه آورده، او را تحویل نخواهم داد، و تا جان در بدن دارم، از او حمایت خواهم کرد. و آنچه را ابوطالب به مردم و سران قریش گفت، وقتی آنان از وی خواستند تا محمد پیامبر خدا را به آنان تسلیم کند، می‌گویم:

و نُسَلِّمُهُ حَتَّى تَضْرَعَ حَوْلَهُ

و نذهل عن ابنائنا والحلائل

این امر و تمرد صدقه، موجبات دشمنی و کینه بین او و سلطان محمد بن ملک‌شاه را گسترش داد، تا آنجا که سلطان سلجوقی در صدد لشکرکشی به عراق و حله برآمد تا صدقه را سرنگون سازد.

صدقه وقتی از لشکرکشی سلطان محمد باخبر شد، با یاران خویش مشورت کرد که در مقابل این قضیه چه کار کنند. فرزندش دُبیس گفت: مرا همراه هدایا و تحف و اموال نزد سلطان اعزام کن، شاید بدین‌وسیله سلطان محمد نرم شود و دست از حمله بردارد؛ اما سعید بن حمید، فرمانده سپاهیان صدقه، گفت: بهتر است برای جنگ آماده شویم و در مقابل سپاهیان سلطان محمد به جنگ بپردازیم. صدقه این نظر و رأی را پسندید و دستور داد تا سپاهیان را گردآوری کند و سعید بن حمید مقدار ۲۰ هزار سوار جنگی و ۳۰ هزار پیاده را گرد آورد.

مستظهر، خلیفه عباسی، وقتی این ماجرا را شنید، پیکی نزد صدقه فرستاد و او را از عاقبت این کار برحذر داشت. صدقه در جواب گفت: من بر اطاعت سلطان باقی هستم، اما بر جان خود ایمن نیستم که با سلطان در یک‌جا ملاقات کنم. از آن طرف، سلطان محمد نیز ابوسعید هروی قاضی‌القضاة را نزد صدقه فرستاد تا او را آرام کرده، ترس و خوف وی را فرو نشاند و به اصطلاح به او امان دهد؛ اما صدقه که از عمق دشمنی و کینه سلطان و اطرافیان وی به خود آگاه بود، قبول نکرد و با همه واسطه‌گریها و رد و بدل شدن پیکها، کارشان به جنگ با یکدیگر کشید؛ به‌ویژه که برخی سپاهیان سلطان به گروهی از سپاهیان صدقه حمله کرده بودند و با اینکه سپاهیان سلطان شکست خوردند، موجبات بدبینی صدقه بیش از پیش فراهم شد.

سپاهیان سلطان محمد از دجله عبور کردند و در یک دشت باز با سپاهیان صدقه روبه‌رو شده، در ۱۹ رجب ۵۰۱ با هم به جنگ پرداختند، و در گیر و دار جنگ کشته شد و سپاهیان‌ش تار و مار شدند. غلامی به نام بزغش او را به قتل رسانید و سر وی را از بدن جدا ساخته، به فرمانده سپاه تحویل داد. او سر صدقه را برای سلطان محمد برد و سلطان وقتی سر وی را دید، بوسید و به بزغش جایزه داد.

جسد صدقه خونین در معركة جنگ باقی ماند تا اینکه یکی از اهل مدائن او را دفن کرد. صدقه در هنگام کشته شدن ۵۹ ساله بود و مدت ۲۱ سال امارت و حکومت داشت.<sup>۱</sup>

در همه منابع او را به درستی و پاکی ستوده‌اند و حتی ذهبی نوشته است که وی مردی عفیف و پاک‌دامن بود، تا آنجا که بر سر همسر خود، زنی دیگر نگرفت.<sup>۲</sup> مردی بخشنده، بردبار، راستگو و نیکوکار بود و هیچ پناهنده‌ای نزد وی نیامد مگر اینکه به او پناه داد و مورد حمایت خویش قرار داد و به آنان نیکی و احسان کرد و به کسانی که نزد او می‌آمدند بسیار با مهربانی رفتار می‌کرد و خود به دیدن آنان می‌رفت. فردی عادل بود و مردم با او در امن و آسایش به‌سر می‌بردند. او با امیران و درباریان خویش نیز بسیار کریم و مهربان بود و هیچ‌گاه اموال آنان را مصادره نکرد و یاران او اموال خویش را به سبب اطمینانی که به وی داشتند، در خزانه حکومتی او

۱. الکامل فی التاریخ، ۱۰/۴۴۰-۴۴۹.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ص ۷.

کسانی از این خاندان که به شامات رفتند، تا آنجا که مورخان نوشته‌اند، بعضی از آنها مقام و منصب علمی، ادبی، فقهی و حکومتی داشته‌اند که مشهورترین آنها چند نفر هستند که در طرابلس مقام قضاوت، امارت و حکومت داشته‌اند، و عبارت‌اند از:

یک. امین‌الدوله ابوطالب حسن بن محمد بن عمّار (متوفی ۴۶۴ ق / ۱۰۷۲ م)، عالم فاضل، فقیه، قاضی و امیر طرابلس.<sup>۵</sup> نام وی و لقب او با جدش که پیش از این اشاره شد، یکی است؛ ولی در برخی منابع نام و نسب وی را به این صورت نوشته‌اند: امین‌الدوله ابوطالب عبدالله بن محمد بن عمار بن حسین بن فندس بن عبدالله بن ادریس بن ابویوسف طائی،<sup>۶</sup> که احتمال دارد یکی دیگر از افراد این خاندان باشد.

تاریخ تولد وی دانسته نیست؛ چنان‌که زادگاه وی را نیز نمی‌دانیم؛ زیرا او در حالی به طرابلس آمده که فردی بزرگ و دارای موقعیتی علمی بوده است.

در منابع و کتابهای تاریخی او را مردی عاقل و باتدبیر و دارای رأی و نظر صائب معرفی کرده‌اند و او را فقیهی شیعی شناسانده‌اند که در سال ۴۵۷ قمری به عنوان قاضی طرابلس وارد این شهر شد. مقام و موقعیت او در زمانی که با سیمت قاضی طرابلس در این شهر می‌زیسته، نه تنها در طرابلس و نواحی اطراف آن و حتی در شام بسیار ممتاز بوده، بلکه در دربار خلافت فاطمی نیز از شهرت و احترام بسیاری برخوردار بوده، تا آنجا که نوشته‌اند وی در سال ۴۵۹ قمری واسطه صلح و ارتباط بین محمود بن نصر مرداسی، امیر حلب، و خلیفه فاطمی مصر، المستنصر بالله، بوده است؛ و این می‌نمایاند که وی در دربار خلفای فاطمی بسیار مورد احترام و اعتماد بوده است.<sup>۷</sup>

او با این موقعیت ممتاز و ارتباط تنگاتنگی که با خلیفه

به امانت نگاه می‌داشتند، و همه چون فرزندان در حق وی بودند و شنیده نشده که رعیتی تا این حد با حاکم خود محبت و دوستی و مهربانی داشته باشد، چنان‌که رعایای او به وی داشتند.<sup>۱</sup> او بسیار فروتن بود و اشعار را حفظ می‌کرد.<sup>۲</sup>

## شیفتگی وی به کتاب

ذهبی دربارهٔ علاقهٔ او به کتاب و گردآوری کتابهای نفیس چنین نوشته است: صدقه دارای محاسن بسیار بود و با رعیت مهربان بود و کتابخانه‌ای را تأسیس کرده بود که در آن، هزاران جلد کتاب نفیس گرد آورده بود.<sup>۳</sup> این، نشانهٔ بارزی است که وی به کتاب و کتابخانه علاقه‌مند بوده، و گرنه هزاران جلد کتاب را فراهم نمی‌کرد.

## ۷۷. بنوعمار، خاندانی از اهل علم و ادب که در فاصلهٔ سالهای

۴۵۷-۵۰۲ ق / ۱۰۶۵-۱۱۰۸ م، بر طرابلس شام و نواحی اطراف آن امارت و حکمرانی داشته‌اند.<sup>۴</sup>

این خاندان، در اصل از قبیلهٔ کنامهٔ مغرب آفریقا بوده‌اند و مذهب شیعه را که در شمال آفریقا منتشر شده بود، پذیرفته بودند و آن‌گاه که دولت فاطمیان در مصر استقرار یافت، این خاندان نیز به مصر مهاجرت کرده، شیوخ و بزرگان آن در مصر و شام قیادت و امارت یافتند.

نخستین فرد از این خاندان که در زمان عزیز بالله فاطمی نامش در ضمن حوادث و وقایع برده شده و شهرت داشته و گویا یکی از امیران دربار خلیفه فاطمی بوده، ابومحمد حسن بن عمار، یکی از شیوخ این قبیله و این خاندان است که به «امین‌الدوله» ملقب بوده است؛ به‌ویژه در ذیل حوادث سال ۳۸۱ قمری، نامش را می‌بینیم. همو بود که راه را برای ورود فرزندان و نوادگانش به شام باز کرد، تا آنان به آن دیار کوچ کنند.

فرد نامور دیگر این خاندان، جلال‌الدوله ابوالقاسم علی بن احمد بن عمار است که مدتهای زیادی قاضی اسکندریه بوده و ابومنصور نزار بن مستنصر فاطمی از بیم جان خود از قاهره گریخت و به ابن‌عمار در اسکندریه پناه برد و به کمک وی سر به شورش برداشت و عاقبت هر دو در سال ۴۸۸ قمری با دسیسهٔ ملک الافضل بن بدر الجمالی وزیر مقتدر فاطمیان کشته شدند.

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان؛ الکامل فی التاریخ، ۴۴۸/۱-۴۴۹.

۴. تجارب الامم، ۲۲۲/۳.

۵. زبدة الحلب من تاریخ حلب، ۳۵/۲، ۴۰؛ تاریخ ابن‌الفرات، ۷۷/۸؛ الکامل فی

التاریخ، ۷۱/۱۰؛ طرابلس الشام فی التاریخ الاسلامی، ص ۶۵-۶۸؛ الحیاة الثقافیة فی

طرابلس الشام خلال العصور الوسطی، ص ۳۹؛ تاریخ طرابلس الشام، ص ۵۵.

۶. انقاظ الحنفا، مقریزی، ص ۲۶۶.

۷. همان؛ طرابلس الشام فی التاریخ الاسلامی، ص ۶۵-۶۶؛ النجوم الزاهرة، ۷۹/۵.

فاطمی داشته و با اینکه می‌دانسته مردم طرابلس وابستگی و تمایل فراوانی به فاطمیان دارند، این قدر اعتبار و قدرت و نفوذ داشته که در سال ۴۶۲ قمری اعلان استقلال نموده و خود را به‌عنوان امیر و حاکم طرابلس معرفی کرده است. جالب است که مردم طرابلس بدون هیچ مقاومتی، او را در این مقام به رسمیت شناخته و قبول کرده‌اند.

برخی منابع نوشته‌اند که وی در ۴۵۹ قمری اعلان استقلال نموده است<sup>۱</sup>، ولی چنان‌که اشاره شد، وی در سال ۴۶۲ قمری مستقل شده و بیشتر مورخان نیز همین سال را تأیید کرده‌اند.<sup>۲</sup>

امین‌الدوله با سیاست و تدبیری خردمندانه در آشوب و بلوای فاطمیان و سلجوقیان و عباسیان، توانست در مدت حکومت خود بر طرابلس، استقلال آن را حفظ کند و سیاستی معتدل در رفتار با این دو قدرت مهم در پیش گیرد.

او که در واقع بر فاطمیان خروج کرده و از اطاعت آنان خارج شده بود، هیچ‌گاه با فاطمیان و دربارشان دشمنی نکرد، تا موجبات شورش و نارضایی مردم طرابلس را، که سخت طرفدار فاطمیان بودند، پدید نیاورد. از دیگر سو، با سلجوقیان و خلافت عباسی در بغداد نیز به‌نرمی رفتار کرد، ولی تسلیم آنان نشد، بلکه با فرستادن هدایا و تحفه‌ها توانست نظر آنان را در باره خودش ملایم سازد، و در این میان، به خوبی از این سیاست معتدلانه به نفع استقلال طرابلس استفاده کرد و تا نیمهٔ رجب ۴۶۴ که زنده بود، این سیاست را ادامه داد. سرانجام در همین سال دیده از جهان فرو بست.

#### شیفتگی وی به کتاب

امین‌الدوله که عالمی فاضل و فقیهی مبرز بوده، به علم و عالمان و کتاب علاقه داشته است و خود نیز آثار و تألیفاتی داشته که از آن میان می‌توان به کتاب ترویج الارواح و مصباح السور و الافراح او اشاره کرد. او در طرابلس، در همان مدت کوتاه، کتابخانه‌ای بنا نهاد که به «دارالعلم» شهرت دارد.

نوشته‌اند که وی بیش از صد هزار جلد کتاب در این دارالعلم گرد آورده بود که در نوع خود بی‌نظیر بوده است و صدها عالم و طالب علم از اطراف و اکناف برای استفاده از این گنجینهٔ نفیس به طرابلس روی آوردند و ابن‌عمار آنها را مورد احترام و تکریم قرار می‌داد و وسائل لازم را برای

استفادهٔ آنان فراهم کرده بود. البته در برخی منابع اشاره شده که این دارالعلم را پسر برادر او، جلال‌الملک، بنا نهاده است. دو. جلال‌الملک ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عمار (حکومت ۴۶۴ - ۴۹۲ ق / ۱۰۷۲ - ۱۰۹۹ م)، عالم، فقیه، محدث و امیر قدرتمند طرابلس<sup>۳</sup>.

تاریخ تولد وی نیز دانسته نیست. همچنین از زادگاه او اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم که او هم در تاریخ ۴۵۷ قمری همراه عموی خود امین‌الدوله ابوطالب حسن بن عمار، به طرابلس آمده است و در تاریخ ۴۶۴ قمری، پس از مرگ عموی خویش، قضاوت و امارت طرابلس را به عهده گرفته است.

جلال‌الملک را از بزرگ‌ترین امیران خاندان بنوعمار به‌شمار آورده‌اند؛ زیرا حدود ۲۸ سال تمام توانست با استقلال کامل بر طرابلس حکومت کند و منطقهٔ نفوذ خود را گسترش دهد.

اینکه وی در میان آن‌همه آشوب و اضطراب و حوادث و وقایع بی‌شماری که در شامات به‌وجود آمد و دولت فاطمیان از یک سو و خلافت عباسیان و سلطنت و قدرت سلجوقیان از سوی دیگر به شام نظر داشتند و در پی گسترش نفوذ خود در این ناحیه بودند، توانسته در کشاکش میان این دو قدرت بزرگ، ۲۸ سال استقلال طرابلس و نواحی حکومتی خود را حفظ کند، نشان از عقل، درایت، کاردانی و سیاست مدبرانهٔ او دارد که به سلامت از آن همه آشوب و بلوا گذشته است.

او در آغاز حکمرانی خویش تا حدودی از سیاست عموی خویش در رفتار معتدلانه با این دو قدرت بزرگ پیروی کرد، و از یک طرف رفتاری مناسب و ملایم با فاطمیان در پیش گرفت، تا مبادا خشم و کینهٔ آنان را که با وجود حکومت وی در طرابلس و برخی شهرهای اطراف آن و تصرف مستملکات فاطمیان در آن ناحیه و ضمیمهٔ بعضی قلعه‌ها و شهرهای

۱. العرب و الاتراک، عبدالکریم غرابیه، ص ۲۴۰.

۲. ذیل تاریخ دمشق، ابن قلاتسی، ص ۹۷ تا ۱۱۲.

۳. تاریخ ابن‌فوات، ۷۷/۸؛ زبدة الحلب، ۳۵/۲؛ المختصر فی اخبار البشر، ۹۷/۴؛ الکامل فی التاريخ، ۲۰۳، ۷۱/۱۰، ۳۱۰، ۳۱۱؛ ذیل تاریخ دمشق ابن قلاتسی، ص ۹۶؛ النجوم الزاهرة، ۱۱۱/۵، ۱۳۲؛ طرابلس الشام فی التاريخ الاسلامی، ص ۶۸ - ۷۲؛ الحیاة الثقافیة فی طرابلس خلال العصور الوسطی، ص ۳۱؛ تاریخ طرابلس الشام، ص ۴۴ - ۴۵.

شکل ممکن باشد که بگوییم هسته اولیه و سنگ بنای این دارالعلم و مرکز علمی و کتابخانه مهم را، چنانکه بسیاری اشاره کرده‌اند، امین‌الدوله بلافاصله پس از استقلال خود در سال ۴۶۲ قمری یا اندکی پیش از آن بنا نهاده باشد، و پس از مرگ وی و روی کار آمدن جلال‌الملک، آن را در سال ۴۷۲ قمری تجدید بنا کرده و جلال‌الملک آن را توسعه و گسترش داده است؛ زیرا جلال‌الملک از امکانات فراوانی برخوردار بوده که امین‌الدوله در اختیار نداشته است. حکومت و امارت طولانی جلال‌الملک به او این فرصت را داده تا این کتابخانه را گسترش دهد و شکوفا سازد.

بعضی مورخان احتمال داده‌اند که جلال‌الملک از دو راه به توسعه دارالعلم پرداخته باشد؛ یکی اینکه کتابخانه‌های کوچک دیگری که در طرابلس بوده و منابع تاریخی هم در این مورد صراحت دارند، همه را ضمیمه دارالعلم خویش کرده و از این راه شمار مجلدات کتابها را بالا برده است؛ دیگر آنکه وی با اعزام افراد متخصص و اهل فضل و ادب و کتاب‌شناس به اطراف و اکناف و شهرهای دور و نزدیک، اقدام به گردآوری آثار و تألیفات دانشمندان جهان اسلام نموده است، و از این راه نیز به گسترش و شکوفایی این کتابخانه پرداخته است و همانند عموی خویش، با عالمان با بزرگواری و احترام فراوان رفتار نموده است. همین امر، موجب شد عالمان بسیاری به طرابلس رفت و آمد کنند و از این کتابخانه که صیت و شهرتش بیشتر جهان اسلام را فرا گرفته بود استفاده کنند. بیشترین شکوفایی دارالعلم طرابلس مرهون دوران حکومت جلال‌الملک و علاقه و شیفتگی وی به کتاب و کتابخانه بوده است.

سه. فخر الملک ابوعلی بن محمد بن محمد بن عمار (حکومت ۴۹۲ - ۵۰۲ ق / ۱۰۹۹ - ۱۱۰۸ م)، عالم، فقیه و یکی دیگر از امیران بنوعمار در طرابلس و برادر جلال‌الملک.<sup>۱</sup>

شامات به منطقه زیر نفوذ خود، ناراحتی و نارضایی فاطمیان را برانگیخته بود. همچنین آگاهی او از تمایل شدید اهل طرابلس به فاطمیان را بیشتر از پیش برانگیزد. از سویی دیگر، کوشید تا با تدبیر و سیاست عاقلانه‌ای با سپاهیان سلجوقی روبه‌رو شود و بدون جنگ و خونریزی از دست آنها در امان بماند؛ اما به تدریج از فاطمیان فاصله گرفت و تا حدی از سیاست عموی خویش دور شد.

در برخورد با سپاه سلجوقی که سلطان ملک‌شاه برای سرکوبی او اعزام کرده بود، وقتی دید توان مقابله با آنان را ندارد، با حيله و تدبیر و تطمیع امیران سپاه که به فرماندهی قسیم‌الدوله آقسنقر و تاج‌الدوله تئش به اطراف طرابلس آمده بودند و همراه کردن وزیر قسیم‌الدوله، توانست از هجوم آنان به شهر جلوگیری کند و آنان را از اطراف طرابلس دور سازد. از آن پس، جلال‌الملک به فکر گسترش مناطق زیر نفوذ خود افتاد و شهر جبلة و برخی نواحی دیگر را ضمیمه حکومت خویش ساخت و مدت ۲۸ سال، با اقتدار هر چه تمام‌تر، حکومت کرد؛ حتی از نفوذ و هجوم جنگجویان صلیبی که در سال ۴۹۲ قمری مدتی شهر طرابلس را محاصره کردند، در امان ماند. سرانجام در شعبان همین سال، دیده از جهان فرو بست و رخ در نقاب خاک کشید.

## شیفتگی وی به کتاب

بیشتر مورخانی که به تاریخ این دوره طرابلس پرداخته‌اند، نوشته‌اند که طرابلس در دوران امارت و حکمرانی بنوعمار، از نظر علمی بسیار پیشرفت کرد و شکوفا شد، تا آنجا که عالمان بسیاری از دور و نزدیک به این شهر می‌آمدند تا از محبت و مهربانی امیران بنوعمار، به‌ویژه جلال‌الملک که سخت شیفته علم و ادب، عالمان و ادیبان و فقیهان و محدثان و کتاب و آثار گذشتگان بود، بهره‌مند شوند و از کتابخانه بزرگی که وی بنیان نهاده بود، استفاده کنند.

مورخان بسیاری نوشته‌اند که جلال‌الملک بود که «دارالعلم طرابلس» را در سال ۴۷۲ قمری بنا نهاد و هزاران جلد کتاب را وقف آن نمود؛ گرچه این روایت در تأسیس دارالعلم، با روایت ابن‌شداد و ابن‌فرات و برخی مورخان دیگر که تأسیس آن را به امین‌الدوله، عموی وی، نسبت داده‌اند، تعارض دارد. جمع بین این دو قول و تلفیق این دو روایت شاید به این

۱. الکامل فی التاریخ، ۳۱۱/۱۰، ۳۱۲، ۳۴۴، ۳۶۶، ۳۸۹، ۴۱۲، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۷، ۵۳۹، ۵۶۳، ۵۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ۳۱۱/۱۹؛ دول الاسلام، ۳۰/۲؛ تمة المختصر، ۲۹/۲؛ البداية و النهاية، ۱۶۹/۱۲؛ معجم الانساب، ص ۳۳۹؛ تاریخ طرابلس الشام، ص ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵؛ الحیاة الثقافیة فی طرابلس خلال العصور الوسطی، ص ۴۱، ۴۲؛ ذیل تاریخ دمشق ابن‌قلانسی، ص ۱۳۹، ۱۶۰؛ المختصر فی اخبار البشر، ۱۲۹/۴؛ تاریخ ابن‌فرات، ۳۸/۱ و ۳۸ ظ نسخه خطی وین؛ الکتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، ۲۳۷/۱۰.

تاریخ تولد و زادگاه وی نیز دانسته نیست؛ اما می‌دانیم که او نیز چون برادر خود جلال‌الملک، همراه عموی خویش امین‌الدوله، در سال ۴۵۷ قمری به طرابلس آمده است، پس از مرگ عموی خود، مدعی امارت و حکومت بوده، ولی از آنجا که برادرش جلال‌الملک از پشتیبانی سدیدالملک بن منقذ برخوردار بود، توانست بر فخرالملک پیشی بگیرد و امارت طرابلس را از آن خویش سازد. به هر حال، فخرالملک پس از مرگ برادرش در سال ۴۹۲ قمری، حکمران طرابلس و نواحی اطراف آن گردید.

او که امیری بدشانس بود، درست زمانی روی کار آمد و زمام امور را به دست گرفت که مصادف با آغاز حملات صلیبیان به سرزمین شام بود. گویا در همان زمان، طرابلس و شهرهای تابع آن در محاصره صلیبیان بوده است.

در منابع تاریخی هر جا از فخرالملک یاد شده، به دلیل مقاومت دلیرانه در مقابل صلیبیان، به نیکی یاد شده و او را قهرمان مبارزه ضد صلیبی دانسته‌اند و ستوده‌اند که توانست مدت هفت سال تصرف طرابلس به دست صلیبیان را به تأخیر اندازد، که اگر دولتهای مقتدر فاطمی و عباسی و سلجوقی به او کمک و یاری می‌کردند، این مدت را طولانی‌تر می‌ساخت و حتی شاید صلیبیان نمی‌توانستند این شهر مهم را تصرف کنند.

در طول دوره یازده‌ساله حکومت خود، توانست با همان امکانات ناچیز خویش، استقلال طرابلس را در کشاکش آشوبهای میان فاطمیان و عباسیان و سلجوقیان از یک طرف، و هجومهای بی‌امان صلیبیان از سوی دیگر حفظ کند، و فقط برای مدتی کوتاه، نفوذ خود را به دلیل شورش و عصیان ابومحمد عبدالله بن منصور معروف به «ابن‌صلیحه» بر شهر جبله از دست بدهد.

در سال ۴۹۸ قمری محاصره طرابلس به دست صلیبیان شدت گرفت و فخرالملک برای اینکه بتواند از سقوط شهر جلوگیری کند، هدایایی برای امیر صلیبیان و فرمانده آنها فرستاد و حتی برخی از متصرفات خود در اطراف طرابلس را به آنان واگذار کرد؛ ولی صلیبیان که به‌وسیله نمایندگان خود از اهمیت اقتصادی و شکوفایی این شهر از جهات مختلف باخبر شده بودند، به این امر راضی نشدند و عزم خود را جزم کردند تا به هر وسیله‌ای که شده طرابلس را فتح کنند.

از طرف دیگر، فخرالملک که بیهوده در انتظار کمک خلیفه عباسی و سلطان سلجوقی نشسته بود، وقتی دید که اگر در انتظار بنشیند شهر به تصرف صلیبیان در خواهد آمد، به فکر افتاد که خود به بغداد رفته، از نزدیک با سلطان سلجوقی ملاقات کرده، تقاضای کمک نماید. از این‌رو، در سال ۵۰۱ قمری، شمس‌الملک بن امین‌الدوله، معروف به «ابوالمناقب»، پسر عموی خویش را به جانشینی خود انتخاب کرد و شهر را بدو سپرد و خود با تنی چند از اطرافیانش راهی دمشق گردید. پس از ملاقات با طفتکین، حاکم دمشق، عازم بغداد شد. در بغداد، به دستور سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی، از وی همچون قهرمان استقبال شد و به دلیل مقاومت در برابر صلیبیان، بسیار مورد احترام سلطان و درباریان و حتی خلیفه عباسی قرار گرفت و با وعده کمک سلطان سلجوقی به دمشق بازگشت؛ اما از طرف سلطان سلجوقی هیچ کمکی به او نشد و او مایوس به طرف طرابلس حرکت کرد و در راه خود در شیزر فرود آمد. در آنجا بود که باخبر شد پسر عمویش ابوالمناقب، سر به عصیان برداشته و خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده و مردم شهر نیز با او هم‌آواز شده و علیه فخرالملک سر به شورش برداشته‌اند.

بعضی مورخان نوشته‌اند که این مردم طرابلس بوده‌اند که لابد به دلیل گرایش فخرالملک به عباسیان و سلجوقیان، علیه او شوریده‌اند و از خلیفه فاطمی تقاضا کرده‌اند که از جانب خویش امیر و حاکمی به آن شهر بفرستد.

درگیر و دار این شورش و عصیان و آمدن حاکمی از جانب خلیفه فاطمی، شهر طرابلس در سال ۵۰۲ قمری به دست مهاجمان صلیبی سقوط کرد و بساط حکومت بنوعمار از این شهر برچیده شد و خلیفه فاطمی هم طرفی نبست.

خبر سقوط شهر به دست صلیبیان، فخرالملک را که در آن زمان در شهر جبله بود و آن شهر را در تصرف داشت، بسیار ناراحت کرد و طولی نکشید که جبله نیز با خروج فخرالملک از آن سقوط کرد و او رهسپار دمشق شد و طفتکین، منطقه زبدانی در نزدیک دمشق را به اقطاع به او داد. پس از چندی که در آنجا بود، رهسپار موصل گردید و به وزارت امیر موصل رسید و تا سال ۵۱۳ قمری در این مقام بود و از آن پس از سرنوشت وی اطلاعی در دست نیست.

## شیفتگی وی به کتاب

فخرالملک نیز چون عمو و برادر خویش، شیفته کتاب بود و اهل علم را بسیار دوست می‌داشت. با اینکه دوران حکومت وی سراسر آشوب و ناآرامی بود، کوشید تا ضمن حفظ استقلال طرابلس، در شکوفایی و گسترش دارالعلم طرابلس قدمهایی بلند بردارد و کار تهیه و گردآوری منابع و تألیفات دانشمندان اسلامی را ادامه دهد.

ابن فرات طی روایتی علاقه و شیفتگی فخرالملک را به کتاب و کتابخانه و دارالعلم طرابلس ذیل حوادث سال ۵۰۳ قمری، به نقل از ابن ابی طی حمید نجار غسانی حلبی، چنین شرح می‌دهد: در طرابلس کتابخانه‌ای به نام دارالعلم وجود داشت که در جمیع بلاد، از نظر تعداد کتاب و زیبایی و نفاست، مانند آن وجود نداشت. سپس می‌افزاید که شیخی از اهل طرابلس که خود همراه فخرالملک ابن‌عمار بوده، برایم نقل کرد که در هنگام سقوط طرابلس به دست صلیبیان، من در شیزر همراه فخرالملک بودم و آن‌گاه که خبر تصرف شهر به دست صلیبیان به فخرالملک رسید، بیهوش شد. چون به هوش آمد، در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود و نشان می‌داد که از سقوط شهر بسیار ناراحت و غمگین است، گفت: به خدا سوگند، تأسف و ناراحتی من برای هیچ چیز شهر طرابلس به اندازه دارالعلم نیست که در آن سیصد هزار جلد کتاب است و همه آن کتابها در علم دین، قرآن، حدیث و ادب است و تنها پنجاه هزار مصحف و بیست هزار تفسیر در آن کتابخانه موجود است.

ابن فرات سپس ادامه می‌دهد که پدرم برایم نقل کرد که دارالعلم طرابلس از عجائب دنیا بود و بنوعی به آن اهتمام فراوان و عنایت بسیار داشتند؛ به شکلی که ۱۸۰ کتاب و ناسخ را در آن به کار گماشته بودند که از این تعداد همیشه سی نفرشان شبانه‌روز در آن کتابخانه مشغول به کتابت و استنساخ بودند. طرابلس در روزگار بنوعی، به دلیل علاقه و اشتیاق آنان به کتاب و علم و عالمان، یکسره دار علم و خانه دانش و مقصد و مقصود عالمان از سایر بلاد بود، و بنوعی منزلشان محل ورود علما و دانشمندان جهان اسلام بود و علوم بسیاری، به‌ویژه علوم شیعه امامیه، در آن رواج تام داشت.

جای شگفتی نیست اگر فخرالملک با این علاقه و محبت

## میراث شهاب

به اهل علم و شیفتگی بیش از حد به کتاب، هنگام اطلاع از سقوط طرابلس و به تاراج رفتن کتابخانه‌ای به این اهمیت و سوختن کتابها، بیهوش شود و اشک از دیدگانش جاری گردد.

۷۸. ابوالنجم هبة الله بن محمد بن بدیع اصفهانی (۴۳۶-۵۰۷ ق / ۱۰۴۴-۱۱۱۳ م)، عالم، محدث، وزیر رضوان بن تئش و طفتکین در حلب.<sup>۱</sup>

وی در اصفهان دیده به جهان گشود و مقدمات علوم را فرا گرفت. سپس به بغداد رفت. او از پدر خویش و کسانی چون ابوطاهر بن عبدالرحیم کاتب، ابراهیم سبط بحرویه، احمد بن محمد شیرویه و جمعی دیگر حدیث شنیده و روایت کرده است، و افرادی مانند ابومسعود عبدالجلیل کوتاه و ابوطاهر سلفی از او حدیث شنیده و روایت کرده‌اند.

ابوالنجم اصفهانی پس از چندی راهی دمشق گردید و سپس عازم حلب شد و در آنجا به وزارت ملک رضوان بن تئش رسید. پس از مرگ وی، مدتی کوتاه طفتکین اتابک او را به وزارت برگزید، ولی در همان سال او را از کار برکنار کرد و به قولی دستور داد او را خفه کنند و در چاهی در قلعه حلب بیندازند.

## شیفتگی وی به کتاب

ابوالنجم که خود عالم و محدث و اهل فضل و ادب بود، به عالمان و اهل ادب محبت می‌ورزید و شیفته علم و کتاب بود. از این‌رو، کتابخانه «خزانه کتب» را که در جامع حلب قرار داشت، تأسیس کرد و کتابهای فراوانی خریداری و گردآوری کرد و بر این کتابخانه وقف نمود.

برخی نوشته‌اند که کتابخانه قدیمی در فتنه میان اهل سنت و شیعه در ایام عاشورا از بین رفت و کتابهای آن به غارت رفت و در زمان ابوالعلاء معری (متوفی ۴۴۹ ق / ۱۰۵۷ م) جز اندکی از کتابهای آن باقی نماند و ابومحمد عبدالله بن

۱. ذیل تاریخ دمشق ابن‌قلانسی، ص ۱۶۱-۱۶۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ۳۶۴/۷۳-۳۶۵؛ مختصر تاریخ دمشق ابن‌منظور، ۶۸/۲۷؛ بغیة الطالب ابن‌عدیم، ۳۶۶۰/۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۵۰۱-۵۲۰ ق)، ص ۷۲-۷۳؛ سیر اعلام النبلاء، ۱۳۵/۴-۱۳۶؛ مرآة الزمان (عکس)، ص ۱۱، ۲۷؛ وفیات الاعیان، ۳۵۰/۲؛ دیوان خفاجی، چاپ ۱۳۰۹ قمری، ص ۱۷؛ دارالکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۱۶۱-۱۶۷؛ الانصاف ابن‌عدیم، (مخطوطات المجموع العلمی العربی بدمشق)، ص ۶۷-۶۸.

### شیفتگی وی به کتاب

در بیشتر منابع تصریح کرده‌اند که وی فردی زیرک و کثیرالمحفوظات بود و به فتوا و تدریس مشغول بود و شدیداً به کتاب علاقه داشت و به شکلی شیفته آن بود که اقدام به گردآوری و فراهم کردن کتاب کرد و تا آنجا کتابهای فراوانی گرد آورد که پیش از او کسی به این اندازه کتاب جمع و تهیه نکرده بود. به گفته برخی، چون وارثی نداشت، کتابهای خود یا برخی از آنها را بر مدرسه‌ای که خود بانی آن بود، وقف کرد.

۸۰. الملك الافضل امير الجيوش بن بدر الجمالی (۴۵۸ - ۵۱۵ ق / ۱۰۶۶ - ۱۱۱۵ م)، سیاستمدار و وزیر مقتدر دولت فاطمیان در مصر.<sup>۵</sup>

او در هنگامی که پدرش در عکای نایب حکومت داشت، و در سال ۴۵۸ قمری، دیده به جهان گشود و در دامان پدری پرورش یافت که اهل سیاست و جنگ و مبارزه بود. وی در همان دوران کودکی و نوجوانی، الفبای سیاست را آموخت.

۱. المتظم ابن جوزی، ۲۱۶ - ۲۱۵/۹ - ۲۱۶ (۱۸۳/۱۷ - ۱۸۴)؛ طبقات الحنابلة، ۲۵۸/۲ - ۲۵۹؛ سير اعلام النبلاء، ۴۲۸/۱۹؛ تاريخ الاسلام (حوادث و وفیات ۵۰۱ - ۵۲۰ ق)، ص ۳۵۹؛ العبر، ۳۱/۴؛ مرآة الجنان، ۲۰۵/۳؛ عيون التواريخ، ۱۲/۱۰۲؛ ذیل طبقات الحنابلة، ۱۶۶/۱ - ۱۷۱؛ البداية و النهاية، ۸۵/۱۲؛ مرآة الزمان، ۸۸/۱۸ - ۸۹؛ شذرات الذهب، ۴۰/۴؛ دار الکتب المریة العامة و شبه العامة، ص ۲۰۸.

۲. تاريخ الاسلام ذهبی، ص ۳۵۹.

۳. همان.

۴. المتظم، ۲۱۶/۹ (۱۸۴/۱۷).

۵. الکامل فی التاريخ، ۵۸۹/۱۰۰ - ۵۹۱؛ تاريخ حلب عظمی، ص ۳۷۱؛ ذیل تاريخ دمشق، ص ۲۰۳ - ۲۰۴؛ نزعة المقلین، ابن طوير، ص ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۵؛ وفیات الاعیان، ۴۴۸/۲ - ۴۵۱؛ اخبار الدول المنقطعة، ص ۸۱، ۸۸، ۹۱ - ۹۲، ۹۸؛ الاشارة الى من نال الوزارة، ص ۵۷؛ اخبار مصر، ابن میسر، ۵۷/۲ - ۵۸؛ سير اعلام النبلاء، ۵۰۷/۱۹ - ۵۱۰؛ تاريخ الاسلام (حوادث و وفیات ۵۰۱ - ۵۲۰ ق)، ص ۳۸۵ - ۳۸۸؛ المبر، ۳۴/۲؛ دول الاسلام، ۴۲/۲ - ۴۳؛ تاريخ ابن الوردي، ۲۶/۲؛ المختصر فی اخبار البشر، ۲۳۵/۲؛ تمة المختصر، ۴۶/۲؛ الدررة الضیة، ص ۴۸۵ - ۴۸۷؛ مرآة الجنان، ۲۱۱/۳ - ۲۱۲؛ عيون التواريخ، ۱۲/۱۲۵ - ۱۲۷؛ مرآة الزمان، ۱۰۴/۱۸ - ۱۰۶؛ البداية و النهاية، ۱۸۸/۱۲ - ۱۸۵؛ اتعاض الحنفاء، ۲۸۱/۳؛ النجوم الزاهرة، ۲۲۲/۵؛ شذرات الذهب، ۴۷/۴؛ بدائع الزهور، ۲۲۲/۱/۱؛ معجم الانساب و الاسرات الحاكمة، ص ۱۴۹؛ تاريخ و عقاید اسماعیله، ص ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱؛ تاريخ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۱۳۳ - ۱۳۷؛ الوزارة مناوی، ص ۵۶، ۶۸، ۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۹ - ۹۲؛ بعد؛ تاريخ المكتبات فی مصر العصر المملوکی، ص ۶۸.

محمد بن سعید خفاجی (متوفی ۴۶۶ ق / ۱۰۷۳ م) در قصیده‌ای تأثیه از این کتابخانه نام برده و آن را ستوده است و «خزانه الصوفیه» نامیده است. او در جای این کتابخانه، کتابخانه جدیدی به وجود آورد و تأسیس نمود و یا کتابخانه قدیمی را تجدید بنا کرد و کتابهای فراوانی بر آن وقف کرد و بعدها دیگران نیز کتابهایی بر آن وقف نمودند. این کتابخانه نیز در گیر و دار جنگهای مذهبی و حملات صلیبیان در امان نماند و مدتی بعد نابود شد.

۷۹. ابوسعد مخرمی مبارک بن علی حنبلی (۴۴۶ - ۵۱۳ ق / ۱۰۵۴ - ۱۱۱۹ م)، عالم فاضل و فقیه محدث و امام مفتی و باذکات.<sup>۱</sup>

او فقه را نزد سیف‌الدین ابوجعفر بن ابوموسی هاشمی و قاضی یعقوب بن ابراهیم طبری آموخت و از قاضی ابویعلی، ابوالحسین بن المقتدی بالله، ابوجعفر بن مسلمه و ابوالغنائم بن مأمون حدیث شنیده و روایت کرده است. ابوالمعمر انصاری، مبارک بن کامل و جماعتی بسیار از او حدیث شنیده و روایت کرده و فقه آموخته‌اند. یکی از شاگردان معروف وی، شیخ عبدالقادر بوده است که مدتها نزد او دانش آموخته است.<sup>۲</sup>

ابوسعد مدتی نزد ابوالحسن دامغانی در سال ۴۸۹ قمری به امر شهادت دادن پرداخت. سپس به نیابت قضا از سیبی و هروی پرداخت. پس از آن، خود به صورت مستقل به عنوان قاضی باب الازج بغداد منصوب گردید، ولی در سال ۵۱۱ قمری از قضاوت و مقام خویش عزل گردید و دیوان محاسبات به امور و دارایی وی رسیدگی کرد.<sup>۳</sup>

او در آن زمان که به امر قضاوت مشغول بود، مدرسه‌ای را در باب الازج بنیان نهاد؛ اما خود موفق به اتمام آن نشد و پس از او شاگردش شیخ عبدالقادر جیلی به تکمیل بنای مدرسه پرداخت. از این‌رو، آن مدرسه را «مدرسه جیلیه» خوانده‌اند.<sup>۴</sup>

مخرمی در حدود ۶۷ سالگی در همان بغداد در سال ۵۱۳ قمری دیده از جهان فرو بست و در کنار قبر مروزی در مدرسه باب الازج (مدرسه جیلیه) که خود بانی آن بود، به خاک سپرده شد. به قولی، در کنار قبر ابوبکر خللال، پایین پای احمد بن حنبل، دفن گردید.



افضل با انتخاب مستعلی به خلافت و کنار زدن ابومنصور نزار، باعث انقسام اسماعیلیان فاطمی به دو گروه مخالف گردید، و تقریباً همه جماعات اسماعیلی شرق مسلمان را از اسماعیلیان فاطمی جدا ساخت. بیشتر اسماعیلیان مصر و بسیاری از اسماعیلیان شام و همه اسماعیلیان یمن و گروههای اسماعیلی مغرب هند که به یمن وابسته بودند، امامت و خلافت مستعلی را پذیرفتند.<sup>۱</sup>

مستعلی در دوره حکومت کوتاه خود (۴۸۷ - ۴۹۵ ق)، بازیچه دست افضل باقی ماند. افضل در این دوره به تحکیم قدرت خود پرداخت و سیاستهای پدر خویش را ادامه داد و نظم و رفاه و آسایش نسبی را در مصر حفظ کرد و در شامات نیز در آغاز وزارتش به موفقیتهایی دست یافت.<sup>۲</sup>

افضل که اکنون به عنوان الملک الافضل امیرالجیوش خوانده می‌شد، در سال ۴۹۲ ق / ۱۰۹۹ م درگیر جنگ با صلیبیان و فرنگیان گردید، ولی در نزدیک عسقلان شکست خورد و در صفر ۴۹۵ قمری، مستعلی نهمین خلیفه و نوزدهمین امام اسماعیلی فاطمی درگذشت، و افضل، پسر پنج‌ساله او را که خواهرزاده خودش هم بود، به نام ابوعلی المنصور و با لقب «الامر باحکام الله» به خلافت فاطمیان و امامت اسماعیلیان برگزید.

او در طی بیست سال اول خلافت آمر (۴۹۵ - ۵۲۴ ق)، همچنان صاحب قدرت و حکمران واقعی دولت فاطمی باقی ماند و با کمال قدرت و کفایت حکومت راند.

او با جنگجویان صلیبی در حال جنگ بود و در یکی از آن جنگها پسر افضل به نام شرف المعالی، صلیبیان را در سال ۴۹۶ قمری شکست داد. این پیروزی زیاد طول نکشید، زیرا مهاجمان صلیبی شهرهایی از سرزمین فاطمیان را تصرف کردند<sup>۳</sup> و حتی در سال ۵۱۱ قمری مصر را نیز مورد حمله قرار دادند. این حملات و حتی شکستها، هیچگاه از قدرت و نفوذ وی نکاست، و ۲۷ سال وزارت و حکومت کرد. به گفته مورخان، او ثروت و مکتب فراوانی گرد آورد.

ملک افضل امیر الجیوش، پس از دوران طولانی حکومت بی‌چون و چرا بر مصر و سرزمینهای خلافت فاطمیان، در

پدر وی، بدر الجمالی، پس از چندی به عنوان امیرالجیوشی انتخاب و سپس به سمت وزیر المستنصر خلیفه فاطمی برگزیده شد، تا دولت مستنصر را ترمیم نموده، پایه‌های قدرت و خلافت فاطمیان را مستحکم سازد. او در طول دوران وزارتش که بیست سال به طول انجامید، توانست نظم و ترتیبی در امور اداری و مالی مملکت برقرار سازد و خلافت فاطمیان را از سرنگونی نجات دهد و قدرت و حکومت فاطمیان را پابرجا نماید. بدرالجمالی که هم امیرالجیوش و هم وزیر بود، توانست اقتدار و نفوذ بسیاری کسب نماید. در حقیقت، او صاحب واقعی مملکت فاطمیان بود؛ به‌ویژه در طی بیست سال پایانی حکومت مستنصر فاطمی.

بدرالجمالی که به نام بدر المستنصری نیز معروف بود، در سن کهولت و در ربیع‌الاول ۴۸۷ دیده از جهان فرو بست؛ اما پیش از مرگش، ترتیبی داد که پسرش افضل، جانشین او شود. نظامیان مراقبت کامل داشتند تا خلیفه فاطمی المستنصر، به موقع خود، به میل بدرالجمالی و طبق آرزوی او عمل کنند. او نیز چنین کرد و افضل را هم به عنوان امیرالجیوش و هم به سمت وزارت خویش به جای پدرش برگزید. دیری نپایید که پس از چند ماه المستنصر ابوتمام محمد، هشتمین خلیفه فاطمی و هیجدهمین امام اسماعیلی، پس از حدود شصت سال خلافت در قاهره درگذشت. او که پیش از مرگ ابومنصور نزار بزرگ‌ترین فرزند خود را که حدود پنجاه سال داشت، به جانشینی خویش منصوب کرده بود، با خیالی آرام به جهان دیگر شتافت، ولی وزیر جاه‌طلب و بلندپرواز او افضل، برای خلافت فاطمیان و خلیفه پس از المستنصر، سرنوشتی دیگر رقم زد و ابوالقاسم احمد، جوان‌ترین پسر المستنصر را که در آن زمان حدود بیست سال بیشتر نداشت و به‌تازگی خواهر افضل را نیز به همسری گرفته بود، به لقب «المستعلی بالله» بر کرسی خلافت فاطمی نشاند و با قدرت و شتاب، بیعت بزرگان دربار فاطمی و رؤسای دعوت اسماعیلی در قاهره را برای مستعلی گرفت. ابومنصور نزار همراه برادر ناتنی خود و چند تن از پیروانش با شتاب و مخفیانه به اسکندریه گریخت و در آنجا در اوایل سال ۴۸۸ قمری، سر به شورش برداشت. دیری نپایید که افضل با حيله و تدبیر او را هلاک کرد.

۱. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۳۰۱.

۲. همان.

۳. همان.

سال ۵۱۵ قمری با دسیسه و حيله كشته شد. گویند نقشه قتل وی را «الأمر باحكام الله» كه از قیومیت و اوامر و نواهی وزیر خویش رنج می‌كشید، طرح کرده بود. برخی هم معتقدند كه طرفداران ابومنصور نزار بودند كه وی را به قتل رساندند. به هر حال، پس از اینکه به گفته مورخان با ضربات كارد سه تن ناشناس مجروح شد و هنوز رمقی در بدن داشت، به خانه‌اش منتقل شد و در همان حال الأمر باحكام الله، خلیفه فاطمی، به دیدار وی شتافت و بسیار اظهار ناراحتی نمود، اما پس از مرگ افضل، اموال و دارایی و گنجینه‌های او را مصادره کرد و بر خانواده و طرفداران او سخت گرفت. برخی نوشته‌اند كه خلیفه فاطمی، چهل روز در خانه خود باقی ماند و به ثبت و ضبط و ربط اموال و دارایی وزیرش كه از خانه او منتقل می‌شد، پرداخت.<sup>۱</sup>

#### شیفتگی وی به كتاب

افضل كه مردی هوشمند بود و به گردآوری ثروت و مكنت معروف و گنجینه‌هایی از طلا و نقره و اشیای نفیس را فراهم کرده بود، سخت شیفته كتاب بود و علم و عالمان را دوست می‌داشت و به اهل علم و ادب بسیار احترام می‌گزارد، و كتابخانه‌ای بزرگ تأسیس کرده بود كه تعداد كتابهایش به پانصد هزار جلد می‌رسید.<sup>۲</sup> این امر، به خوبی نشان از شیفتگی این وزیر با قدرت به كتاب و تأسیس كتابخانه دارد.

۸۱. اسعد بن احمد بن ابی‌روح ابوالفضل طرابلسی (متوفی پیش از ۵۲۰ یا ۵۳۰ ق / ۱۱۲۶ یا ۱۱۳۶ م)، عالم فاضل، فقیه، محدث، و قاضی طرابلس لبنان.<sup>۳</sup>

تاریخ تولد وی دانسته نیست. از زندگانی او نیز اطلاعات زیادی نداریم و سال مرگش به درستی روشن نیست، ولی در طرابلس دیده به جهان گشود و نشو و نما یافت.

در منابع از استادان وی، جز ابن‌برّاج عبدالعزیز بن نحیر بن عبدالعزیز شامی قاضی طرابلس، نامی به میان نیامده است. نوشته‌اند كه او از ابن‌برّاج دانش آموخته، حدیث شنیده و روایت کرده است و برای وی حلقه تدریس فراهم شد و در شام و طرابلس و حتی فلسطین، پس از ابن‌برّاج، یگانه بود و بعد از استاد خود به عنوان قاضی طرابلس در زمان حكومت بنوعمار انتخاب گردید.

پس از چندی به صیدا رفت و در آنجا سكونت نمود و تا هجوم صلیبیان در آن شهر زندگی كرد و در هجوم آنان به صیدا كشته شد.<sup>۴</sup> البته به گفته ابن‌ابی‌طی، وی در هنگام شهادت در حیفا زندگی می‌كرده و در همان‌جا نیز شهید شده است.<sup>۵</sup>

در منابع از او با عنوان فردی متعبد، زاهد و متعهد نام برده‌اند و نوشته‌اند كه در جدل نیز ید طولایی داشته است؛ چنان‌كه نوشته‌اند ابن‌عمار، حاكم طرابلس، مجلس بحثی تشكيل داد و از علما و فقهای مذاهب دعوت كرد تا در آن مجلس با ابن‌ابی‌روح مناظره كنند. در میان شركت‌كنندگان، عالمی مغربی و پیرو مذهب مالک وجود داشت و درباره تحریم فحاح با او مناظره كرد و از ابن‌ابی‌روح شكست خورد. او كه نمی‌توانست این شكست را بپذیرد، ناگهان با ناراحتی به ابن‌ابی‌روح گفت: بیا مرا بخور! ابن‌ابی‌روح بدون تأمل گفت: «من هم مذهب تو نیستم.» كنايه از اینکه من مانند تو كه به جواز خوردن گوشت سگ عقیده داری، عقیده ندارم كه تو را بخورم؛ یعنی تو سگ هستی.

از او پرسیدند: چه دلیلی بر حدوث قرآن داری؟ گفت: نسخ؛ زیرا قدیم متغیر و نسخ نمی‌شود.

باز از او پرسیده شد: چه دلیلی داری كه ما در افعال و اعمالمان مخیریم و مجبور نیستیم؟ گفت: بعثت پیامبران.

#### شیفتگی وی به كتاب

ابن‌ابی‌روح كه خود عالمی فاضل و فقیهی محقق بود و تألیفاتى هم به نامهای البيان فی الخلاف بیننا و بین النعمان، التبصرة فی خلاف الشافعی للامامیة، المقتبس فی الخلاف بیننا و بین مالک بن انس، حقیقة الادمی و عیون الادلة در شناخت خداوند و كتابهای دیگری داشته<sup>۶</sup>، سخت شیفته كتاب و گردآوری آن بوده است؛

۱. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۳۰۰-۳۰۱؛ تاریخ اسماعیلیان در ایران، ص ۵۵.
۲. اخبار الدول المنقطعة، ص ۹۱-۹۲؛ اتعاظ الحنفاء، ۷۰/۳؛ تاریخ المكاتب فی مصر العصر المملوكی، ص ۶۸.
۳. سیر اعلام النبلاء، ۴۹۹/۱۹؛ میزان الاعتدال، ۲۱۰/۱؛ الزوافی بالوفیات، ۴۰/۹؛ عیون التواریخ، ۴۶۴/۱۳ كه در آن وفات وی را سال ۵۲۰ قمری نوشته است؛ لسان المیزان، ۳۸۶/۱-۳۸۷؛ اعیان الشیعة، ۲۹۴/۳؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن السادس)، ص ۲۰-۲۱؛ معجم المؤلفین، ۳۴۹/۱.
۴. لسان المیزان، ۳۸۶/۱.
۵. همان؛ سیر اعلام النبلاء، ۴۹۹/۱۹.
۶. طبقات اعلام الشیعة (قرن السادس)، ص ۲۰-۲۱.

بالمظفر دارای آثار و تألیفاتی گوناگون است؛ از جمله: تعلیق فی الکیما؛ کتاب فی النجوم؛ مختارات فی الطب. تاریخ درگذشت وی نیز روشن نیست و تنها می‌دانیم که او در تاریخ ۵۳۴ قمری زنده بوده است.

## شیفتگی وی به کتاب

ابن ابی‌اصیبه درباره او چنین نوشته است: وی شیفته فراگیری صنعت کیمیا و امور مربوط به آن و مطالعه و تحقیق درباره آن و علاقه‌مند همنشینی با کیمیاگران بوده است؛ تا آنجا که کتابهایی را که در این رشته و صنعت به دست پیشینیان و عالمان این رشته تألیف شده بود، به خط خود استنساخ و بازنویسی کرده و به مطالعه آنها پرداخته است. او همچنین به دلیل شیفتگی بی‌حد و حصر خود به کتاب و علم و ادب، به استنساخ و کتابت بسیاری از کتابهای رشته‌های پزشکی و حکمت و جز آنها پرداخت و همی عالی در گردآوری کتابها و آثار گذشتگان و مطالعه آنها داشت.

سپس اضافه می‌کند که شیخ سدیدالدین منطقی برایم نقل کرد که در خانه بالمظفر سالن بزرگی بود پر از کتابهایی که در طاقچه‌ها و رفوف آن قرار داشت، و او بیشتر اوقات خود را در آنجا می‌گذراند و به مطالعه کتابها و استنساخ آنها می‌پرداخت.

و می‌افزاید: از شگفتیهای زندگی وی آنکه او هزاران کتاب در علوم و فنون مختلف گرد آورد و در تملک خویش داشت و بر پشت همه آنها مطالبی مهم و نوادر و فوایدی بسیار و گاه تعلیقات و حاشیه‌هایی نوشته بود که مربوط به علمی می‌شد که آن کتاب درباره آنها نوشته شده بود. این همه، از شیفتگی بسیار و عشق وافر او به کتاب حکایت دارد.

به گونه‌ای که به گفته برخی، وی در طرابلس کتابخانه‌ای با بیش از چهار هزار جلد کتاب تأسیس کرد؛<sup>۱</sup> اما بعضی نوشته‌اند او این کتابخانه را در حيفا ایجاد کرد.<sup>۲</sup>

## ۸۲. نصر بن محمود بن معرف، مشهور به «بلمظفر» یا «بالمظفر»

(زنده ۵۳۴ ق / ۱۱۴۰ م)، عالم کیمیادان، فلکی و پزشک.<sup>۳</sup> تاریخ تولد وی دانسته نیست. همچنین از زادگاه او آگهی نداریم. تنها منبعی که به شرح زندگی وی پرداخته، عیون الانباء ابن ابی‌اصیبه است.

ابن ابی‌اصیبه درباره وی نوشته است که بالمظفر، نزد ابن‌العین زربی، دانش آموخته، مدتی ملازم وی بوده است و بسیاری از علوم و حکمت و جز آن را نزد زربی فرا گرفته است. خط و دست‌نوشته او را در آخر کتاب تفسیر الاسکندر لکتاب الکون و الفساد ارسطوطاليس را دیده‌ام که می‌گوید: نزد من قرائت کرده و قرائتش متقن است. تاریخ کتابت این دست‌نوشته، شعبان ۵۳۴ بوده است.

بالمظفر، آدمی باهوش و زیرک بود و در فراگیری علوم حکمت، کوشش بسیار می‌کرد، و در آموختن آن علوم، عنایت فراوان و حرص و ولع شدیدی داشت. اضافه بر آن، وی در پزشکی، ادب و شعر نیز دست داشت و اشعاری هم سروده است. خط نیکویی داشته و عبارات زیبایی می‌نوشته است. در برخی از اشعار وی که ابن ابی‌اصیبه آنها را نقل کرده، به کسانی که ماده‌گرا بودند و مبدأ آفرینش را طبیعت می‌دانستند، تاخته و آنها را به باد انتقاد و تمسخر گرفته و گفته است: اینان که از ماقبل طبیعت خبر ندارند، چگونه ما بعد آن را تفسیر می‌کنند؟ از جمله اشعارش می‌توان به این دو رباعی اشاره کرد:

وقالوا الطبيعة مبدأ الكيان

فيا ليت شعري ما هي الطبيعة

أقادرة طبعت نفسها

على ذاك أم ليس بالمستطاعة

وقالوا الطبيعة معلومنا

ونحن نبين ما حدّاها

ولم يعرفوا الآن ما قبلها

فكيف يرومون ما بعدها؟

۱. لسان الميزان، ۱/۳۸۶.

۲. همان.

۳. عیون الانباء، ص ۵۷۱-۵۷۲؛ هدیه العارفین، ۲/۴۹۱؛ معجم المؤلفین، ۴/۲۴؛ کتاب العربی المخطوط و علم المخطوطات، فؤاد ایمن سید، ۱/۲۶۹.